

ولادت امام زمان (عج) از زبان حکیمه خاتون

۱۳ خرداد ۱۳۹۴ ساعت ۱۹:۱۸

روایتی در رابطه با ولادت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف از زبان حکیمه عمه امام عسکری علیه السلام وجود دارد، که گزارش نسبتاً دقیقی از تولد امام علیه السلام را در بردارد. این روایت در زمان مسعودی (متوفای ۳۴۵ هـ.ق) موثق تلقی می شده است

شیخ مفید از قول حکیمه خاتون؛ دختر امام جواد علیه السلام این گونه نقل می کند:

ابو محمد حسن بن علی علیهما السلام با پیکی مرا به نزد خود خواند و گفت: ای عمه! امشب افطار را در نزد ما بگذران، زیرا پانزدهم شعبان است. امشب خدای متعال حجت خود را در زمین ظاهر خواهد کرد. از او پرسیدم: مادرش کیست؟ فرمود: نرجس. گفتم: جانم فدایت! ولی آثار حاملگی در او وجود ندارد. فرمود: آنچه گفتم، همان خواهد شد. بنا بر این وارد شدم و سلام کردم، نرجس پیش آمد تا کفش هایم را از پا در آورد و به من گفت: بانوی من! حال شما چطور است؟ بدو گفتم: تو بانوی من و بانوی خاندان منی. ولی او از سخن من امتناع ورزید و پاسخ داد: ای عمه! چه می فرمائید؟ بدو گفتم: دخترم! امشب خداوند متعال پسری به تو عطا می فرماید که مولای این جهان و آن جهان خواهد بود. او خجالت زده و سرخ شد. پس از آنکه نماز عشا به جای آوردم، افطار کردم و به خواب رفتم، نیمه شب از خواب برخاستم تا نماز عشا به جای آورم، نماز خواندم در حالی که نرجس در خواب بود، بدون آن که اثری از وضع حمل در او دیده شود. آنگاه نشستم و نماز نافله خواندم، پس از آن به رختخواب رفتم و دوباره بیدار شدم، ولی او هنوز در خواب بود. آنگاه برخاست، نماز نافله را به جای آورد و دوباره دراز کشید.

حکیمه خاتون ادامه می دهد: از اطاق خارج شدم تا طلوع فجر را ببینم و نخستین مرحله طلوع را دریابم، ولی او هنوز خوابیده بود. از این رو، از انتظار امام عسکری علیه السلام در این باره مردد شدم، درست در همان لحظه، امام از جای خود صدا زد، ای عمه! عجله نکن! امر نزدیک است! من نشستم و سوره های حم، سجده و یس را تلاوت کردم، در همان لحظه او (نرجس) با هوشیاری از خواب برخاست. من به سوی او روان شدم و گفتم: سلام خدا بر تو باد، آیا چیزی احساس می کنی؟ او پاسخ داد: ای عمه! آری، آنگاه بدو گفتم: خود را جمع کن و آرامش قلبی را به دست آر. در عین حال در آن لحظه احساس خواب کرده و چرت بر من غالب شد. پس از آن، با صدای مولایم از خواب برخاستم و چون پوشش را از او بلند کردم، حضرتش را دیدم به حال سجده بر زمین افتاده بود، او را بر دامن گرفتم و متوجه شدم پاک و تمیز است.

ابو محمد؛ مرا صدا زد و گفت: ای عمه! پسر مرا برایم بیاور و چنین کردم...، پس از آن امام عسکری علیه السلام زبان بر کامش گذاشت و با آرامی دستش را به چشم‌ها، گوش‌ها و آرنج‌هایش کشید، سپس گفت: ای پسر! سخن بگو؛ کودک لب به سخن گشود و پاسخ داد: شهادت می‌دهم که خدائی جز خدای یکتا نیست، او یکتا است و شریک و انبازی ندارد، شهادت می‌دهم محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است. سپس بر امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد، و بر امامان به ترتیب، تا در نام پدرش توقف کرد، آنگاه از ادامه سخن باز ایستاد.

ابو محمد گفت: ای عمه! او را نزد مادرش ببر، تا وی را سلام گوید و سپس او را به من باز گرداند؛ چنین کردم و او را باز گردانده و در همان جا گذاشتم. امام عسکری علیه السلام به من فرمود: ای عمه! هفت روز دیگر برای دیدار او بیائید. روز بعد آمدم تا به ابو محمد سلام گویم. پرده را بالا زدم تا مولایم را ببینم، ولی او را ندیدم. از این رو، از امام پرسیدم: جانم به فدایت! برای مولای من چه اتفاقی افتاده؟ حضرتش پاسخ فرمود: ای عمه! او را به همان کس که مادر موسی فرزندش را بدو سپرد، سپردیم.

حکیمه می‌گوید: روز هفتم آمدم و به او سلام گفتم و نشستم. ابو محمد فرمود: پسر مرا نزد من بیاور؛ او را قنطاق کرده در قطعه‌ای پارچه آوردم. امام آنچه را که در روز نخست به هنگام تولد انجام داده بود تکرار کرد و کودک، آنچه را که از قبل گفته بود، گفت. آنگاه این آیه قرآن را تلاوت کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم و ما اراده کردیم بر مستضعفان زمین، منت نهاده و آنان را پیشوایان خلق و وارثین قرار دهیم. و در زمین به آنها قدرت و تمکین ببخشیم و به چشم فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از آن اندیشناک و ترسان بودند بنمائیم.

منبع: کتاب تاریخ عصر غیبت

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/30579/ولادت-امام-عج-زمان-امام-ولادت/30579>